

نگاهی به جنبش کارگری و اجتماعی فرانسه از دسامبر ۱۹۹۵ تا دسامبر ۱۹۹۶

دانیل بن سعید

Daniel Bensaïd

در جریان اعتصابات دسامبر ۱۹۹۵، سرمقاله نویسنده مجله «لو پوئن» (Le Point) از «خستگی بی حد»، «وضع عجیب و غریب»، «افسردگی جمعی از نوع فرانسوی» سخن می‌گفت و در مجموع از نوعی «خُل بازی» ویژه قوم گُل (فرانسویان). اما، برعکس، این نقطه عطفی بود برای یک قیام ریشه دار و سراسری حول هسته‌های اعتصاب، خیزشی ناگهانی و مشترک بود ناشی از فشاری که مردم در سال‌های مصیبت بار حاکمیت میتران تحمل کرده بودند و از اینکه می‌دیدند این بار دچار عوامفریبی‌های انتخاباتی شیراک شده‌اند و بالاخره از اینکه می‌دیدند روزی که بسیار انتظارش را کشیده بودند فرا نرسیده است.

از روزگار مونتینی (۱) تا بندا (۲) همواره اظهار شگفتی کرده‌اند که طبقات ستمدیده «چه صبر حیرت‌انگیزی» دارند. اعتصاب [نوامبر - دسامبر ۹۵] قبل از هر چیز - و به معنای مادی کلمه - یک فرمان ایست بود، اقدام به مقاومتی منطقی بود و یک «شجاعت منفی» یعنی تنها چیزی که می‌تواند حاصلی نو بیافریند. اعتصاب لحظه‌ای بیداری از کابوس لیبرالی‌ای بود که شبح‌های بازارهای مالی، ثبات ارزش فرانک و معیارهای قرارداد ماستریخت در آن در گشت و گذارند.

زمان آستن حوادث بود. در وضع تغییراتی حاصل می‌شد. اما تا کجا؟

آیا تا همین حد که در روال کارها و گذران روزها خللی ایجاد کند؟ اما نفس امتناع - باز ایستادن از حرکت - در مفهوم اصولی خود، چیزی جز نقطه آغاز نیست و پس از آن است که مفهوم و میزان برد آن روشن می‌شود: آنگاه که آثار عمل را مورد بررسی قرار داده اسرار آن را کشف می‌کنیم، آنجا که در آن‌ها موضوعی برای اندیشیدن می‌یابیم و آنجا که سرسختانه مانع از آن می‌شویم که زخم التیام یابد. اکنون یک سال پس از آن اعتصابات، چه اثری از آن‌ها باقی است؟

اثر بلاواسطه آن بی آبرویی نخست وزیر آلن ژوپه است که گفته بود پوتین هایش را از پا در نخواهد آورد، ولی می بینیم که پوتین هایش را کنده اند و او با جوراب و بند جوراب به حالتی مضحك در معرض تماشای مردم است. با وجود این، طرح های دولت و کارفرمایان کماکان اجرا می شود هرچند به نحوی کندتر: رفرم و تغییر در بیمه های اجتماعی، در بیمارستان ها، خصوصی کردن «فرانس تلکوم»، نابودی از پیش اعلام شده مؤسسات عمومی مانند راه آهن و نیز برق ادامه دارد؛ با وجود این، دری که يك لحظه به روی حوزه های ممکن دیگری گشوده شده بسته نشده است. هرچند زمان شروع و شکل جنبش غیر قابل پیش بینی بود، اما آن ها که حتی کمی صدای رشد گیاهان را می شنوند، برایشان امکان داشت که از راه پیمایی بیکاران در سال ۹۴ و از اشغال [ساختمان های بزرگ خالی] در کوچه دراکون پاریس (توسط بی خانمان ها در دسامبر ۹۴ تا ژانویه ۹۶) و از بسیج زنان، جنبشی را پیش بینی کنند که در تظاهرات وسیع ۲۵ نوامبر ۹۵ به نقطه اوج خود رسید.

قبل از هرچیز، خبر خوش این است که از آن پس، مبارزات ادامه یافته و متوقف نشده است. از آن میان، یکی البته مبارزات خارجیانی ست که از داشتن برگهء قانونی اقامت محروم اند و مبارزهء جمعی و بسیار آشکار آنان تصویری را که از يك فرد خارجی غیر قانونی ارائه می شود دگرگون کرد و معنای شهروندی را به نحوی مغایر با قوانین سرکویگرانهء شارل پاسکوا [وزیر کشور سابق و دست راستی فرانسه] به همگان نشان داد و همچنین مبارزهء رانندگان کامیون ها. به نظر برخی، اعتصاب کارکنان راه آهن چندان خوش نیامده بود به این بهانه که آن را مبارزه ای صنفی ارزیابی کرده بودند که چندان دل انگیز و رؤیایی نیست. اما همین ها به این نکته کمتر توجه کرده اند که رانندگان کامیون ها نه «همراه با» کارفرمایان خویش در دفاع صنفی از استفاده از جاده ها [در برابر راه آهن]، بلکه «علیه» کارفرمایان و در دفاع از منافع اجتماعی حقوق بگیران و استثمار شدگان یعنی درست، مخالف صنفی گری دست به مبارزه زدند. بودند کسانی که کارگران راه آهن را سرزنش می کردند که خودخواهانه از «امتیازات» خویش مثل بازنشستگی در سن ۵۵ سالگی دفاع می کنند، در حالی که اگر آن ها موفق نشده بودند که این حق به دست آورده شان را حفظ کنند، احتمالش بسیار

کم بود که رانندگان کامیون‌ها به نوبه خود بتوانند این حق را به دست آورند. شوک ماه دسامبر سپس در تغییرات سیمای سندیکاها آشکار شد که SUD (۳) خود را تثبیت کرد و FSU (از اتحادیه‌های کارکنان آموزش و پرورش) تقویت شد و در درون سندیکای CFDT (یکی از سه سندیکای عمومی و مهم فرانسه) جریانی علنی در مخالفت با رهبری خانم نیکول نوتا (رهبر CFDT) و حول یک نشریه به نام Tous ensemble (همه با هم) شکل گرفت (که گردانندگانش همان کارکنان حمل و نقل اند که در رأس اعتصاب رانندگان کامیون‌ها بودند)؛ و بالاخره جوش و خروش‌های تازه‌ای در CGT (کنفدراسیون عمومی کارگران) و ظهور هسته‌های مبارزی که در برابر بوروکراسی سندیکا سر فرود نمی‌آورند.

مسئله صرفاً بر سر سبز شدن سازمان‌های تازه نیست، بلکه سخن از پراتیک‌های نوین و دموکراتیک‌تری در میان است که تلاش می‌کند فراتر از چهارچوب خاص مؤسسات، جنبش سندیکایی را در درون مقاومتی همگانی علیه بدتر شدن شرایط زندگی، علیه بیکاری، علیه طرد اجتماعی بگنجانند، همانطور که در حمایت جمعی سندیکاها از خارجیان محروم از برگه اقامت دیده شد.

سرانجام برخی هم‌نگران بودند که مبادا مبارزات کارکنان بخش عمومی فاصله بین آن‌ها و کارکنان بخش خصوصی و نیز بین آن‌ها و طرد شدگان از کار، از مسکن و از شهرها را افزایش دهد. ولی عکس آن رخ داد. دسته دسته گروه‌های مختلف مبارز علیه راسیسم، علیه بیکاری، علیه ایدز، علیه خانه به دوشی و ... همراه با سندیکاها به تظاهرات پرداختند. با «فراخوان محرومین» (Appel des sans) و مجمع عمومی جنبش اجتماعی و مردمی، با طرح نخستین راه‌پیمایی اروپایی علیه بیکاری در ژوئن آینده [۱۹۹۷] در آمستردام، رشته پیوندی بین همه این‌ها تنیده شد. علاوه بر این اثرات آشکار، تغییرات فراوان دیگری نیز رخ داده است: بودند کلماتی که نمی‌شد بر زبان آورد مثلاً دیگر نمی‌شد از «کارگر» و «پرولتر» و «مصرف‌کننده عادی» سخن گفت، بلکه باید آن‌ها را «افراد»، «مشتریان»، «آن‌ها که به نظرخواهی پاسخ داده‌اند» و حتی «منابع انسانی» نامید. صحبت از مبارزه طبقاتی کهنه و از مد افتاده و زشت شده بود و تعبیر «شکاف اجتماعی» برای تریبون‌های انتخاباتی مناسب‌تر بود [این تعبیر را

شیراک در کارزار انتخاباتی سال ۹۷ به کار گرفت].

واژه «انقلاب» رگ و راست فحش تلقی می شد و مبادی آداب بودن حکم می کرد که به جای آن، «تحول اجتماعی» گفته شود. رنگ ها نیز دیگر همان نماد پیشین را افاده نمی کردند. چند روز پیش از اعتصابات، شرکت FNAC که در زمینه «ارتباطات» سرآمد همگان است، شعار زیر را بر زمینه ای سبز نوشته بود: «چرا سبز؟ زیرا دوران سرخ، دیگر به سر رسیده است!». خیزش ماه دسامبر ۹۵ ملاطی شد برای آش بی مزه پسامدن، و چند واژه زمخت و حساسی را به حرف های خوش فکرا نه (و فقط فکرا نه) وارد کرد. آیا همگان بر این اند که طبقات در اجماع عمومی حل شده اند؟ و آن ها را باید مختومه و اُمّی و پشت سر گذاشته شده تلقی کرد؟ و دیگری زیر لب می گوید: «با وجود این، مبارزه می کنند». البته به نحوی مختلف و با تصویرهایی دیگر، با فرق ها و پیچیدگی های ظریف از [درك از] توده و شبکه. اما مگر نه این است که بجز در تصویرهای شمایل گونه افسانه های بزرگ پرولتری، واقعیت همواره چنین بوده است؟ علاوه بر این ها، جنبش دسامبر به طرزی عجیب و چشمگیر، سرنوشت پیشوند «بدون» را دگرگون کرد. چند سالی ست که جهان وطنی انسانی «بدون مرز»، به بهانه اضطرار و «حق مداخله»، جهانی شدن مکان را برای آنان که مسلط اند مشروعیت بخشیده است.

و اینک مطالبات سیاسی کسانی که با پیشوند «بدون» توصیف می شوند (بدون کار، بدون مسکن، بدون برگه اقامت قانونی، ... و يك لا قبايان و همیشه محرومان) آشکارا رخ می نماید که خواستار جایی (برای کار، مسکن و شهروندی) هستند، از بی چیزان کلیسای «سن برنار» تا «بی سر و پاهای» شرکت تامسون که به پیشیزی نمی ارزد همه فریاد می زدند: ما هیچ نیستیم، همه چیز باشیم!

می گویند آقای بایرو (وزیر آموزش عالی) در جست و جوی معنایی ست که گم شده است. من اینجا آن را نشان می دهم.

مقاومت اجتماعی همگانی در دستور روز است: ۳۵۰ هزار نفر در برلین علیه طرح هلموت کهل تظاهرات کردند؛ ۱۰۰ هزار نفر در ناپل علیه بیکاری؛ کارمندان به خیابان های بارسلون و آتن ریخته اند و در بلژیک «راه پیمایی همراه با سکوت» ادامه دارد. اما

تحرك در صحنهء سیاسی کمتر از تحرك در صحنهء اجتماعی ست. توگویی نیرویی بیدار می‌شود که از نمایندگی سیاسی محروم است. وضع پرمخاطره‌ای ست. در برابر ادا و اطوارهای «بوسی» بر فراز «پادانی»، این نئوفاشیست‌های «فینی» [خواستار جدایی شمال ایتالیا] هستند که ۱۵۰ هزار نفر را برای تظاهرات به خیابان‌های میلان می‌کشانند.

در فرانسه، نفس راحتی می‌کشند که جبههء ملی (حزب دست راستی افراطی ژان ماری لوپن) در دور دوم انتخابات در شهرهای گاردان و دورو، بیش از ۴۰ درصد رأی نیاورده است؛ اما مگر ۴۰ درصد کم است! انعطاف لیونل ژوسپین (رئیس حزب سوسیالیست) به چپ، به نفع کم شدن ساعات کار و همان موضع ضعیفی هم که علیه سلطهء پول واحد اروپا گرفت به برکت اخطارهای جنبش دسامبر بود. اما کیست باور کند که او می‌تواند بین بهبود اوضاع اجتماعی و رعایت مصوباتی که قرار است در موعد معین در اروپای واحد پیاده شود آشتی دهد؟ بین ایندو فاصله‌ای هنگفت وجود دارد و بی سبب نیست که برخی از رهبران حزب سوسیالیست از همین حالا از پیروزی احتمالی خود در انتخابات [۹۷] هراس دارند.

تا همین چندی پیش، تعبیری بود که می‌گفت انتظار به مثابهء حال برای آینده است. اما وقتی آینده تیره است، وقتی که پس از ده‌ها سال، برای نخستین بار می‌فهمیم که نسل‌های آینده چه بسا بدتر و نه بهتر از پیشینیان خواهند زیست، دیگر انتظار چه معنا می‌دهد؟ انتظار چیزی نخواهد بود جز گوش به زنگ به بدیل بودن، جز امید بستن بر ممکن نامحتمل. بنا بر این، دور دورِ دُعات و پیشگویانی ست که می‌گویند: «اگر این وضع ادامه یابد به فاجعه می‌انجامد». زایل شدن اعتقادات بزرگ، لزوم استراتژیکِ یک پروژهء جمعی را منتفی نمی‌کند. برای این کار، هیچ نیازی به تصور بهشتی مصنوعی و خیالی یا نوعی پایان تاریخ که تضمین شده باشد نیست، بلکه به هنرِ زمینی چشم انداز نیاز داریم که لحظهء مناسب و توازن قوا را به طور متوسط و در میان مدت روشن کند و اراده‌ای که در جریان پیمودن راه، هدف ویژهء خویش را تعیین نماید. کوتاه سخن اینکه به حس سیاسی عمیق ضرب آهنگ‌ها و چگونگی ترکیب آن‌ها نیازمندیم.

(از لوموند ۱۳ دسامبر ۱۹۹۶)

یادداشت ها:

- ۱- مونتینی (Montaigne) نویسنده فرانسوی (۱۵۹۲-۱۵۳۲). کتاب او: Les Essais (مقالات) از شاهکارهای ادبیات فرانسه است و تأملی ست در باره زندگی خودش. برخورد وی در قبال تلاش انسان در جست و جوی عدالت و حقیقت، با رنگی از بدبینی و مدارا همراه است.
- ۲- بندا (Benda) نویسنده فرانسوی (۱۹۵۶-۱۸۶۷) ماهر در پلمیک (جدل) و نویسنده کتاب «خیانت روحانیون».
- ۳- علامت اختصاری Solidaire, Unitaire, Démocratique (همبسته، متحد، دموکراتیک) نام یک اتحادیه تازه تأسیس.
- ۴- بازی با کلمات: بین دو تعبیر vauriens (آدم های بی سر و پا) و vaut - rien (بی ارزش) که اشاره است به تلاش برای فروش بخش چند رسانه ای شرکت تامسون به یک شرکت کره ای به بهای یک فرانک سمبلیک، که در نتیجه مبارزات کارگران و افتضاحی که علنی شد متوقف ماند.